



تاثیر خانواده، محیط و اراده در شکل‌گیری شخصیت انسان از منظر امام علی(ع)

فاطمه علایی رحمانی^۱، زینب سالاری^{۲*}

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۳/۰۳/۱۵

تاریخ دریافت: ۱۳۹۲/۰۴/۱۰

چکیده

یکی از مهم‌ترین مباحث مطرح شده در حوزه‌های معرفتی، شناخت شخصیت انسان می‌باشد. شخصیت، تبلور هماهنگ مجموع عناصر و فعالیت‌های درونی می‌باشد که مدیریت اصول بنیادین جهان درونی را در دست دارد. به همین علت انسان در میان پدیده‌های هستی در بالاترین جایگاه قرار دارد، او از خاک آفریده شده و دارای نیروی عقل و معجونی از نیروهای متضاد، اخلاط مختلف و احساسات متفاوت می‌باشد که شخصیت او را شکل می‌دهد. تحقق کمال و رسیدن به هر مرتبه از رشد شخصیت و نیز جلوگیری از هرگونه انحطاط و سقوط، در گرو شناخت عوامل رشددهنده آن می‌باشد. یکی از مهم‌ترین منابع شخصیت‌شناسی، سخنان گهربار امیرالمؤمنین علی(ع) می‌باشد. حضرت شخصیت انسان را متشکل از دو بخش عقل و شهوت می‌داند که سعادت و شقاوت انسان بستگی به نوع استفاده از این دو بخش دارد. ایشان عوامل مؤثر در ایجاد شخصیت را سه عامل خانواده (که شامل وراثت و تربیت می‌باشد)، محیط (محیط همسالان، محیط اجتماعی و محیط جغرافیایی) و اراده معرفی می‌نمایند. این سه عامل هر کدام به‌صورت اقتضا بر چگونگی شخصیت فرد تأثیر دارند و هیچ کدام علت تامه‌ای برای رشد شخصیت محسوب نمی‌شوند. نخستین و بیشترین تأثیر را خانواده که متشکل از پدر و مادر می‌باشد بر شخصیت می‌گذارد؛ ابتدا خانواده به ساماندهی شاکله تربیتی انسان می‌پردازد. عامل انتقال فرهنگ، تمدن، ادب و سنن است و اهمیت آن همیشگی است و برای دوام و بقای جامعه و تمدن و فرهنگ، راهی جز آن وجود ندارد. این تأثیرات به‌صورت وراثتی (از طریق ژن‌ها) و تربیتی (از طریق شکوفا کردن استعدادها بالقوه فرد) اعمال می‌شوند. مهمترین تأثیر را هم اراده و اختیار خود فرد در تشکیل شخصیت او دارد. زیرا یکی از مهم‌ترین مؤلفه‌های کرامت انسانی آزادی مشروع انسان‌ها است. منظور از آزادی شخصی نیز همین می‌باشد که آدمی اراده و اختیار سرنوشت خود را داشته باشد. شناخت این عوامل و میزان تأثیرگذاری هر کدام را می‌توان نوعی خودشناسی محسوب کرد. این نوع خودشناسی کمک شایانی در جلوگیری از بروز نابسامانی‌های شخصیتی و اختلالات روانی می‌کند.

کلیدواژه‌ها: شخصیت، خانواده، محیط، اراده، امام علی(ع).

۱. استادیار گروه قرآن و حدیث دانشگاه الزهرا

۲. دانشجوی کارشناسی ارشد قرآن و حدیث دانشگاه الزهرا

*: نویسنده مسئول

مقدمه

آفرینش انسان داستانی شگفت‌انگیز و پیچیده دارد. این موجود دو بعدی متشکل از عقل و شهوت، از آن هنگام که احساس کرد در این دنیا نمی‌تواند بدون آگاهی از خویشتن زندگی نماید، به شناخت خود از ابعاد گوناگون پرداخت. با ظهور تمدن اسلامی، شناخت انسان از ابعاد گوناگون به‌عنوان با اهمیت‌ترین موضوع، پس از خداشناسی در قلمروهای گوناگون توصیفی، اعم از تحلیلی ترکیبی و ارزشی مطرح گشت. تأکید قرآن کریم و پیامبر اسلام(ص) و ائمه معصومین علیهم‌السلام، بر شناخت خویشتن و اصلاح نفس بوده است، تا آن‌جا که برای وصول به خداشناسی، خودشناسی را مقدمه لازم معرفی فرمودند: "مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ" (تمیمی‌آمدی، ۱۴۱۰: ۵۸۸) برای رسیدن به خودشناسی باید عوامل مؤثر در تشکیل شخصیت شناسایی شوند.

سؤالی که در این پژوهش مورد بررسی قرار گرفته است از این قرار می‌باشد:

- از منظر امام علی(ع) خانواده، محیط و اراده چه تأثیری در رشد شخصیت فرد دارند؟

فرضیه

خانواده مهم‌ترین تأثیر را در رشد شخصیت فرد دارد و پس از آن عوامل محیطی که اجتماع و گروه هم‌سالان و منطقه جغرافیایی می‌باشند نقش به‌سزایی در رشد شخصیت فرد دارند البته اراده خود فرد نیز در شکل‌گیری شخصیتش مؤثر می‌باشد، چه‌بسا فردی با اراده خود شخصیتی متفاوت از خانواده‌اش داشته باشد.

هدف از این پژوهش رسیدن به نوعی خودشناسی است که فرد را در طی مسیر سلوک الی‌الله یاری می‌دهد. با شناخت عوامل مؤثر در تشکیل شخصیت می‌توان اختلالات شخصیتی و منشأ آن را شناسایی نمود و به درمان آن اقدام نمود.

شخصیت به‌معنای ذات هر شخص و خلق و خوی مخصوص هر کس می‌باشد، به عبارت دیگر: شخصیت عبارت از مجموع نفسانیات هر فرد است (دهخدا، ۱۳۴۱، ج ۳۰: ۲۷۹).

مفهوم شخصیت در روانشناسی از جمله مفاهیمی است که توانسته انسجام بخش بسیاری از یافته‌های روانشناسی باشد، با وجود چنین اهمیتی تاکنون تعریفی که همگان بر آن اجماع و اتفاق نظر داشته باشند از این مفهوم ارائه نشده است، واژه شخصیت از نظر ریشه‌ای برابر کلمه *personality* است که در حقیقت از ریشه لاتین *persona* گرفته شده و به‌معنی نقاب یا ماسکی می‌باشد که در یونان قدیم و روم قدیم بازیگران تئاتر بر چهره می‌گذاشتند. این تعبیر تلویحاً اشاره بر این مطلب دارد که شخصیت هر کس ماسکی است که او بر چهره خود می‌زند تا وجه تمیز او از دیگران باشد (کریمی، ۱۳۸۹: ۳).

به‌عبارت دیگر می‌توان گفت: شخصیت به معنی کل وجود، یعنی رشد جسمی و روانی و تجلی آن در رفتار انسان می‌باشد (سروری، ۱۳۷۱: ۱۶۳).

قرآن کریم از شخصیت به عنوان شاکله یاد کرده و می‌فرماید: «قُلْ كُلُّ يَعْمَلُ عَلَى شَاكِلَتِهِ فَرَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَنْ هُوَ أَهْدَى سَبِيلًا» (اسراء/۴۶) «بگو هر کسی بر شاکله خویش عمل می‌کند و خدای شما به کسی که راهش از هدایت بیشتری برخوردار است داناتر است».

"شاکله" به معنای خوی و اخلاق است (راغب‌اصفهانی، ۱۴۱۲: ۴۶۳). در تعریف شاکله آورده‌اند: شاکله روشی است که اخلاق را شکل می‌دهد (طوسی، بی‌تا، ج ۶: ۵۱۴)؛ از این‌روست که مؤمن و کافر طبق طبیعت و خوی و منش خود رفتار می‌کنند (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۶: ۶۷۳).

با تأملی در بیانات علی(ع) مشخص می‌گردد که ایشان انسان را موجودی خاص معرفی می‌کند. ایشان در خطبه‌ی اول نهج‌البلاغه به بیان چگونگی آفرینش جسم و روح او پرداخته‌اند: «ثُمَّ جَمَعَ سُبْحَانَهُ مِنْ حَزْنِ الْأَرْضِ وَ سَهْلَهَا وَ عَذْبِهَا وَ سَبْخِهَا تَرْبَةً سَنَّهَا بِالْمَاءِ حَتَّى خَلَصَتْ وَ لَاطَهَا بِالْبَلَّةِ حَتَّى لَزِبَتْ فَجَبَلَ مِنْهَا صُورَةً ذَاتَ أَعْضَاءٍ وَ وُضُوءٍ وَ أَعْضَاءٍ وَ فُضُولٍ أَجْمَدَهَا حَتَّى اسْتَمْسَكَتْ وَ أَصْلَدَهَا حَتَّى صَلَصَلَتْ لَوْقَتٍ مَعْدُودٍ وَ أَجَلٍ مَعْلُومٍ ثُمَّ نَفَخَ فِيهَا مِنْ رُوحِهِ فَمَثَلَتْ إِنْسَانًا» (نهج‌البلاغه، خطبه ۱).

«سپس خداوند بزرگ، خاکی از قسمت‌های گوناگون زمین، از قسمت‌های سخت و نرم، شور و شیرین، گرد آورد، آب بر آن افزود تا گلی خالص و آماده شد و با افزودن رطوبت چسبناک گردید که از آن اندامی شایسته و عضوهایی جدا و به یکدیگر پیوسته آفرید. آن را خشکانید تا محکم شد. خشکاندن را ادامه داد تا سخت شد تا زمانی معین و سرانجامی مشخص اندام انسان کامل گردید. آن‌گاه از روحی که آفرید در آن دمید تا به صورت انسانی زنده در آمد».

مقصود از "روح"، همان حقیقت والایی است که انسان را از سایر جانداران متمایز می‌سازد و او را به تکامل مادی و معنوی می‌رساند. این یک حقیقت مادی نیست که در پهنه طبیعت سربرآورد و پس از تفاعل‌های طبیعی نابود گردد (جعفری، ۱۳۶۱، ج ۲: ۱۳۳).

علی(ع) ساختار شخصیت انسان را مرکب از دو فرآیند متفاوت و متضاد روانی می‌داند که ذاتی و غیراکتسابی هستند. حضرت(ع) در این خصوص می‌فرماید: «... إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ رَكَّبَ فِي الْمَلَائِكَةِ عَقْلًا بِلَا شَهْوَةٍ وَ رَكَّبَ فِي الْبَهَائِمِ شَهْوَةً بِلَا عَقْلِ وَ رَكَّبَ فِي بَنِي آدَمَ كِلَيْهِمَا فَمَنْ غَلَبَ عَقْلُهُ شَهْوَتُهُ فَهُوَ خَيْرٌ مِنَ الْمَلَائِكَةِ وَ مَنْ غَلَبَتْ شَهْوَتُهُ عَقْلَهُ فَهُوَ شَرٌّ مِنَ الْبَهَائِمِ» (ابن بابویه، ۱۳۸۵، ج ۱: ۵).

«خدای تعالی ملائکه را آفرید و ایشان را عقل داد و بهائم را آفرید و در ایشان شهوت نهاد و بنی‌آدم را آفرید و ترکیب کرد در ایشان عقل و شهوت هر دو را و به همین خاطر انسان صاحب مجاهده است و قابل ترقی و تنزل، برخلاف ملائکه و حیوانات».

عواملی وجود دارند که انتخاب و اراده فرد را دربرگزیدن یکی از دو جنبه عقل و شهوت تحت تأثیر قرار می‌دهند و در شکل‌گیری شخصیت فرد نقش دارند. برای درک صحیح شخصیت انسان باید به عوامل تکوین شخصیت پرداخت، اما قبل از پرداختن به این عوامل، باید توجه داشت که خدای متعال همه

موجودات را با آفرینشی مخصوص آفریده است که به سبب آن آفرینش به سوی مطلوب خویش سیر کنند و به کمال حقیقی خود برسند: فَطَرَ الْخَلَائِقَ بِقُدْرَتِهِ (نهج البلاغه، خطبه ۱) «به قدرتش خلائق را بیافرید و مفسور به فطرتی ساخت».

واژه "فطرت" از ماده "فطر" به معنای شکافتن و شکاف (ابن‌منظور، ۱۴۱۴، ج ۵: ۵۵) و به معنای ابداع و آفرینش ابتدایی می‌باشد، زیرا در خلقت گویا پرده عدم و حجاب غیبت دریده می‌شود؛ "فطر الله الخلق" همان ایجاد و آفریدن و ابداع آن است بر طبیعت و شکلی که آماده فعلی و کاری باشد (راغب‌اصفهانی، ۱۴۱۲: ۶۴۰). فطرت نیز به مفهوم نوعی خاص از آفرینش است؛ زیرا "فطرت" بر وزن "فعله" آمده است و واژه چون بر وزن "فعله" قرار گیرد، معنای هیأت و حالت انجام‌شدن فعل را می‌گیرد. بنابراین "فطرت" به مفهوم نوعی خاص از آفرینش است آفرینشی که آدمی را به سوی کمال مطلق و به سمت حقیقت وجودی‌اش می‌خواند (دلشادتهرانی، ۱۳۷۹: ۱۵۱). این حقیقت منشأ و محرک تمام اعمال و حرکات آدمی است و آنچه موجب اختلاف میان مردم است تشخیص مصداق کمال مطلق است (دلشادتهرانی، ۱۳۷۹: ۱۵۱).

همه‌ی مردمان مفسور به فطرتی‌اند که حقیقت آن فطرت، عشق به کمال مطلق است، یعنی عشق به کمال بی‌نقص و جمال بی‌عیب؛ و تمام فطرت‌ها اعم از انبیا و اولیا، و مؤمنان و کافران، و اشقیاء و سعدا همه در این جهت مساوی‌اند و هیچ تفاوتی ندارند (دلشادتهرانی، ۱۳۷۹: ۱۵۱).

علی(ع) در این‌باره فرموده است: اللَّهُمَّ دَاحِيَ الْمَدْحُورَاتِ وَ دَاعِمِ الْمُسْمُوكَاتِ وَ جَابِلِ الْقُلُوبِ عَلَي فِطْرَاتِهَا شَقِيَّهَا وَ سَعِيدِهَا (نهج البلاغه، خطبه ۷۲) «بار خدایا! ای گستراننده هر گسترده، و ای برافرازنده آسمان‌های بالا برده؛ ای آفریننده دلها، بر وفق فطرت، بدبخت بود یا نیکبخت».

این حقیقت منشأ تمام حرکات و سکنات و زحمات آدمیان است و همین حقیقت محرک تمام اعمال نوع انسان است، آنچه موجب اختلاف مردمان است، تشخیص کمال و مصداق کمال مطلق است. هرکس معشوق و محبوب خود را در چیزی می‌یابد و همه همت خود را متوجه آن می‌نماید، ولی چون انسان به فطرت خود رجوع نماید، در می‌یابد که حقیقت وجودش خواهان کمالی است که نقصی نداشته باشد و عاشق جمالی است که عیبی نداشته باشد، یعنی معشوق همگان کمال مطلق است (دلشادتهرانی، ۱۳۷۹: ۱۵۲).

هرچند فطرت یکی از عواملی‌ست که تأثیر بسزایی در شکل‌گیری شخصیت افراد دارد اما از آن‌جا که در تمام انسان‌ها تمایل به خوبی‌ها و کمال به یک اندازه وجود دارد، و تأثیر فطرت بر شخصیت همگان به یک اندازه است (دلشادتهرانی، ۱۳۷۹: ۱۵۲)، لذا در این پژوهش از آن به‌عنوان یک عامل یاد نشده و تنها عواملی ذکر شده است که باعث رشد و شکوفایی فطرت آدمی و یا باعث کم‌رنگ شدن آن می‌گردند.

با بررسی و تحقیق در سخنان حضرت علی(ع) می‌توان عوامل مؤثر بر شکل‌گیری شخصیت را سه عامل «خانواده»، «محیط» و «اراده» دانست. هیچ‌یک از این عوامل علت تامه تربیت نیستند، بلکه این

عوامل به نحو اقتضا در شکل‌گیری شخصیت مؤثرند و آن چیزی که در تربیت آدمی غیرقابل تغییر است و همه چیز آدمی به‌نحوی به آن باز می‌گردد، فطرت آدمی است. اما در هر صورت این عوامل نقشی جدی در تشکیل شخصیت آدمی دارند پس باید به درستی شناسایی و در جهت تربیت مطلوب بهره‌گیری شوند (دلشادتهرانی، ۱۳۷۹: ۱۵۲).

۱. خانواده

خانواده به‌منزله درختی است که فرزندان میوه‌های آن هستند، تأثیرگذارترین عامل بر ساختار شخصیت افراد، والدین می‌باشند که پایه‌های خانواده را تشکیل می‌دهند. قرآن کریم آغاز شکل‌گیری شخصیت و رشد انسان را از زمان تشکیل نطفه می‌داند. این شاکله با مشارکت زن و مرد شکل می‌گیرد. «إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ أَمْشَاجٍ نَبْتَلِيهِ فَجَعَلْنَاهُ سَمِيعًا بَصِيرًا» (دهر/ ۲) «ما انسان را از نطفه‌ای مختلط بیافریدیم، امتحان کردیم و استعدادهای او را به فعلیت تبدیل نمودیم و او را شنوا و بینا ساختیم».

راغب گوید: "امشاج" یعنی مخلوطی از خون و آن عبارت است از قوای مختلفی که خدای تعالی با نطفه قرار داده است (راغب‌اصفهانی، ۱۴۱۲: ۷۶۹). در مجمع‌البحرین آمده است: "امشاج" یعنی اخلاط و "من نطفة امشاج" گفته شده زیرا آب مرد با آب زن مخلوط می‌شود و خون نطفه به مدت چهل شب مخلوط می‌شود (طریحی، ۱۳۷۵، ج ۲: ۳۳۰). مفسران در خصوص واژه "مشج" نظری شبیه به لغویون دارند. طبرسی می‌گوید: "مشج" یعنی مخلوطی از آب مرد و زن در رحم، هر کدام از این دو آب بر دیگری غالب شود، فرزند شبیه به او می‌گردد (طبرسی، ۱۳۷۷، ج ۱۰، ۶۱۶). نطفه را از "امشاج" گفته‌اند یا از آن جهت که اخلاط یا عناصر، یا استعدادهای اعضا و قوا در آن مخلوط است، یا دو آب مرد و زن در آن اختلاط پیدا می‌کند (گنابادی، ۱۴۰۸، ج ۴: ۲۲۲).

خانواده نخستین محیط مؤثر در شخصیت است که به ساماندهی شاکله تربیتی انسان می‌پردازد. این محیط به‌دلیل روابط عاطفی، الگودهی و فرهنگ‌سازی در آن، پایدارترین تأثیرات عاطفی، روحی، اخلاقی و رفتاری را در ساختار شخصیت انسان فراهم می‌کند. نقش خانواده در شخصیت آدمی در جهات مختلف نقشی اساسی دارد. خانواده، نحوه مدیریت خانه، بهداشت خانواده، آموزش‌های درون‌خانوادگی، دیدگاه‌ها و رفتارهای تربیتی، باورها، اعتقادات و ... همه و همه به‌شدت فرد را تحت تأثیر قرار می‌دهد، به‌ویژه آن‌که دوران ارتباط‌های خانوادگی طولانی است و به‌خصوص در سال‌های اول زندگی فرد که دامنه این تأثیرات بسیار گسترده‌تر و نفوذشان بسیار بیشتر است. یونگ معتقد است: در مرحله‌ی کودکی، آن‌چه ممکن است شخصیت کودک خوانده شود چیزی نیست، مگر انعکاس شخصیت والدین او. واضح است که پس از آن، والدین نفوذ زیادی بر شکل‌گیری شخصیت کودک اعمال می‌کنند. آن‌ها می‌توانند به‌وسیله شیوه‌ای که

نسبت به کودک رفتار می‌کنند، به رشد شخصیت او کمک کنند یا مانع آن شوند (دوان شولتز، ۱۳۸۴: ۱۱۹).

علی(ع) در توصیف‌های خود درباره‌ی رسول خدا(ص) به خانواده اشاره فرموده است: حَتَّى أَفْضَتْ كَرَامَةَ اللَّهِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى إِلَيَّ مُحَمَّدٍ ص فَأَخْرَجَهُ مِنْ أَفْضَلِ الْمَعَادِنِ مُنْبِتًا وَاعَزَّ الْأُرُومَاتِ مَغْرَسًا مِنَ الشَّجَرَةِ الَّتِي صَدَعَ مِنْهَا أَنْبِيَاءَهُ وَانْتَجَبَ مِنْهَا أَمْنَاءَهُ عَثْرَتُهُ خَيْرُ الْعَثَرِ وَأَسْرَتُهُ خَيْرُ الْأَسْرِ وَشَجَرَتُهُ خَيْرُ الشَّجَرِ (نهج البلاغه، خطبه‌ی ۹۳).

«تا آن‌که تشریف بزرگواری از سوی خدای باری به محمد(ص) رسید، و او را از بهترین خاندان و گرامی‌ترین دودمان برکشید. از درختی که پیامبران خود را از آن جدا کرد و امینان خویش را برگزید و بیرون آورد. فرزندان او بهترین فرزندانند، خاندانش نیکوترین خاندان و دودمان او بهترین دودمان». خانواده عامل انتقال فرهنگ، تمدن، ادب و سنن است و اهمیت آن همیشگی است و برای دوام و بقای جامعه و تمدن و فرهنگ، راهی جز آن وجود ندارد (قائمی، ۱۳۷۴: ۳۴).

خانواده هم‌چون زمینی است که کودکان، گیاهان آن به‌شمار می‌روند. قرآن کریم می‌فرماید: «وَالْبَلَدُ الطَّيِّبُ يَخْرِجُ نَبَاتَهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ وَالَّذِي خَبثَ لَا يَخْرِجُ إِلَّا نَجَسًا» (اعراف، ۸۵). «و سرزمین خوب، گیاه آن به فرمان پروردگارش می‌روید، و زمین بد، جز اندک گیاهی از آن پدید نمی‌آید».

پیوند از دواج شالوده تولید شخصیت‌های نسل بعد است، حضرت در این باره می‌فرماید: أَنْ لِكُلِّ عَمَلٍ نَبَاتًا وَكُلُّ نَبَاتٍ لَا غَنَىٰ بِهِ عَنِ الْمَاءِ وَالْمِيَاهُ مُخْتَلِفَةٌ فَمَا طَابَ سَقِيُّهُ طَابَ غَرْسُهُ وَحَلَّتْ ثَمَرَتُهُ وَ مَا خَبثَ سَقِيُّهُ خَبثَ غَرْسُهُ وَ أَمَرَتْ ثَمَرَتُهُ (نهج البلاغه، خطبه ۱۵۳). «هر نهالی که به پاکی نشانده شده و ریشه در آب پاک داشته باشد، پاک می‌ماند و درختی شیرین بار می‌شود. اما نهالی که به ناپاکی غرس شود و در آب ناپاک ریشه بدواند درختی ناپاک شده و ثمره تلخ به بار می‌آورد» (معاذیخواه، ۱۴۱۶: ۱۷۵).

اصالت و شرافت خانوادگی چنان اهمیتی دارد، که می‌تواند به‌عنوان معیاری اطمینان‌بخش در مسائل تربیتی استفاده شود: أَوْلَى النَّاسِ بِالْكَرَمِ مَنْ عَرَقَتْ فِيهِ الْكِرَامُ (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۷۱: ۱۶۴) «سزاوارترین مردم به بزرگواری کسی است که بزرگواران در او ریشه دارند».

وراثت بستری است که خوی‌ها و رفتارهای آدمی را سامان می‌دهد و بی‌شک، شرافت وراثت در تربیت تأثیری بسزا دارد: حُسْنُ الْأَخْلَاقِ بُرْهَانُ كَرَمِ الْأَعْرَاقِ (تمیمی‌آمدی، ۱۴۱۰: ۳۵۶) «سجایای اخلاقی، دلیل پاکی وراثت و فضیلت، ریشه خانوادگی است».

حضرت علی(ع) در مورد نسب از کلمه "عرق" استفاده کرده اند، این همان کلمه "زن" است که باعث و عامل انتقال خصوصیات ارثی معینی از نسلی به نسل دیگر هستند (شریعتمداری، ۱۳۶۴: ۶۰).

هنگامی که بعد از جنگ نهروان به حضرت گفته شد: همه خوارج کشته شدند، حضرت(ع) فرمود: كَلَّا وَ اللَّهُ إِنَّهُمْ نَطَفُ فِي أَصْلَابِ الرِّجَالِ وَ قَرَارَاتِ النِّسَاءِ كَلَّمَا نَجَمَ مِنْهُمْ قَرْنٌ قَطَعَ حَتَّى يَكُونَ آخِرُهُمْ لُصُوصًا

سَلَّابِينَ (نهج البلاغه، خطبه‌ی ۶۰) «به خدا سوگند این‌طور نیست، این‌ها به شکل نطفه در صلب مردها و رحم زن‌ها جای دارند هرگاه شاخه‌ای از آنها رشد کند قطع خواهد شد تا این‌که آخرین گروه این‌ها دزد و راهزن خواهند شد».

علی(ع) با این کلام اشاره نموده که به زودی عده‌ای از آن‌ها یافت می‌شود، عاقبت، آن‌ها را این‌گونه بیان نمود که عاقبت آنها اشرار و راهزن خواهند شد، مانند شیبب و قطری بن فجاة و...؛ تاریخ نشان‌دهنده‌ی صدق گفتار علی(ع) می‌باشد (بحرانی، ۱۴۰۸: ۱۶۶). عقیده و منش خوارج نسل به نسل از طریق وراثت منتقل شد و همان‌گونه که امام(ع) پیشگویی فرموده بود سال‌های بعد، بلکه قرن‌های بعد نیز گروهی پایه‌عرصه وجود گذاشتند که راه خوارج را ادامه دادند. از طرفی آن‌ها که در نهروان حاضر شدند تمام خوارج نبودند، گروه دیگری وجود داشت که در میدان جنگ حاضر نبودند و همان راه را ادامه دادند (مکارم شیرازی، ۱۴۱۷، ج ۲: ۶۷۲).

امام علی(ع) در عهدنامه مالک‌اشتر به او سفارش کرده که کارهای کلیدی و مسئولیت‌های مهم را در حکومت و جامعه اسلامی به دست افرادی بسپارد که گوهر نیک و شایسته دارند و از افراد با بهترین وراثت برای این منصب‌ها در جامعه اسلامی استفاده کند. آن‌جا که می‌فرماید: *ثُمَّ أَلْصَقُ بِذَوِي الْمُرُوءَاتِ وَالْأَحْسَابِ وَأَهْلِ الْأَيْبَاتِ الصَّالِحَةِ* (نهج البلاغه، خطبه‌ی ۵۳) «و آنان که گوهری پاک دارند و از خانواده‌های صالح و شریف و شایسته اند...».

علی(ع) در سخنی دیگر می‌فرماید: *إِذَا كَرُمَ أَصْلُ الرَّجُلِ كَرُمَ مَغْيِبُهُ وَمَحْضَرُهُ* (تمیمی-آمدی، ۱۴۱۰: ۲۹۴) «وقتی که ریشه آدمی شرافت داشته باشد، آشکار و نهانش شریف خواهد بود».

علی(ع) در سخنان دیگری نیز به بیان برتری‌های نسبی خود می‌پردازند و به معاویه گوشزد می‌کنند که نه تنها از نظر ویژگی‌های اکتسابی ما از شما برتریم بلکه در ویژگی‌های وراثتی ما در حد اعلی قرار داریم، حضرت(ع) در پاسخ به نامه معاویه که در قسمتی از آن اشاره کرده بود که من و تو در نسب یکی هستیم، چنین می‌نویسد: *وَأَمَّا قَوْلُكَ إِنَّا بَنُو عَبْدِ مَنَافٍ فَكَذَلِكَ نَحْنُ وَ لَكِنْ لَيْسَ أُمَّيَّةُ كَهَاشِمٍ وَ لَا حَرْبٌ كَعَبْدِ الْمُطَّلَبِ وَ لَا أَبُو سَفْيَانَ كَأَبِي طَالِبٍ وَ لَا الْمُهَاجِرُ كَالطَّلِيْقِ وَ لَا الصَّرِيْحُ كَاللَّصِيْقِ وَ لَا الْمُحِقُّ كَالْمُبْطِلِ وَ لَا الْمُؤْمِنُ كَالْمُدْغِلِ وَ لَبِئْسَ الْخُلْفُ خُلْفٌ يَتَّبِعُ سَلْفًا هُوَ فِي نَارِ جَهَنَّمَ* (نهج البلاغه، نامه‌ی ۱۷).

«و این‌که ادعا کردی ما همه فرزندان «عبدمناف» هستیم، آری چنین است، اما جدّ شما «امیه» چونان جدّ ما «هاشم»، و «حرب» همانند «عبدالمطلب»، و «ابوسفیان» مانند «ابوطالب» نخواهند بود، هرگز ارزش مهاجران چون اسیران آزاد شده نیست، و حلال‌زاده همانند حرام‌زاده نمی‌باشد، و آن‌که بر حق است با آن‌که بر باطل است را نمی‌توان مقایسه کرد، و مؤمن چون مفسد نخواهد بود، و چه زشتند آنان که پدران گذشته خود را در ورود به آتش پیروی کنند».

حضرت(ع) نسب خود را "صریح" خوانده یعنی دارای نسب خالص و نسب معاویه را "لصیق" خوانده یعنی پسرخوانده (ابن میثم، اختیارمصباح‌السالکین: ۴۸۵)، یا کسی که در اصل و نسبش شک وجود دارد (مهیار: ۳۲۹) و زن‌زاده‌ای که به غیر پدرش نسبت داده می‌شود (بحرانی، ۱۴۰۴، ج ۴: ۳۹۰).

علی(ع) در این خطبه به شرافت نسبی خود از طریق پدرانی پرداخته که از عبدمناف منشعب شده‌اند و ظاهر است که هر کدام از سه نفر در سلسله پدران امام(ع) برتر هستند از آنان که در سلسله آباء معاویه قرار دارند... امتیاز دوم، فضیلت او، به سبب مهاجرت با رسول خداست و پستی دشمنش به دلیل این که آزاد شده و پسر آزاد شده است و این فضیلت اگر چه امری است خارج از ذات، اما منشأ آن نیکو پذیرفتن اسلام است که امری نفسانی می‌باشد و پستی طرف مقابلش امری عارضی است. در هر دو طرف حقیقتی است که در نسل گذشته واقع شده و آن واقعیت برای نسل بعد در یک طرف مایه افتخار و در طرف دیگر مایه شرمساری است... (بحرانی، ۱۴۰۴، ج ۴: ۳۹۲-۳۹۳).

البته تأثیر نسب در شخصیت، علت تامه نیست، چنان‌که انسانی با نسب نادرست می‌تواند به درستی گراید و انسانی با نسب درست به نادرستی میل کند. امام(ع) در این سخن هم این حقیقت را آشکارا بیان فرموده است که انسان می‌تواند با وجود نسبی ناپاک، به پاکی گراید و راه هدایت پیش گیرد و از این‌رو معاویه را مذمت می‌نماید که چرا با پیروی از خاندانی با نسب ناپاک راه هدایت را بر خود می‌بندد (دلشادتهرانی، ۱۳۷۹: ۱۶۳).

علی(ع) در نامه دیگری خطاب به معاویه می‌فرماید: لَمْ يَمْنَعْنَا قَدِيمُ عَزَّتَا وَ لَا عَادِي طَوْلِنَا عَلَي قَوْمِكْ أَنْ خَلَطْنَاكُمْ بِأَنْفُسِنَا فَتَكْحَنَّا وَ أَنْكَحْنَا فِعْلَ الْأَكْفَاءِ وَ لَسْتُمْ هُنَاكَ وَ أَنِّي يَكُونُ ذَلِكَ وَ مِنَّا النَّبِيُّ وَ مِنْكُمْ الْمُكَذَّبُ وَ مِنَّا أَسَدُ اللَّهِ وَ مِنْكُمْ أَسَدُ الْأَخْلَافِ وَ مِنَّا سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ وَ مِنْكُمْ صَبِيَّةُ النَّارِ وَ مِنَّا خَيْرُ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ وَ مِنْكُمْ حَمَالَةُ الْحَطَبِ فِي كَثِيرٍ مِمَّا لَنَا وَ عَلَيْكُمْ فَاسْأَلْنَا قَدْ سَمِعَ وَ جَاهِلْتُنَا (نهج البلاغه، نامه‌ی ۲۸).

«این‌که با شما طرح خویشاوندی ریختم، ما از طایفه شما همسر گرفتیم، و شما از طایفه ما همسر انتخاب کردید، و برابر با شما رفتار کردیم، عزت گذشته، و فضیلت پیشین را از ما باز نمی‌دارد، شما چگونه با ما برابری درحالی‌که پیامبر(ص) از ماست، و دروغگوی رسوا از شما، حمزه شیر خدا از ماست، و ابوسفیان از شما، دو سید جوانان اهل بهشت از ما، و کودکان در آتش افکنده شده از شما، و بهترین زنان جهان از ما، و زن هیزم‌کش دوزخیان از شما، از ما این همه فضیلت‌ها، و از شما آن همه رسوایی‌هاست، اسلام ما را همه شنیده، و شرافت ما را همه دیده‌اند.»

منظور از "سیدا شباب اهل الجنة" امام‌حسن و امام‌حسین(ع) می‌باشد و "صبیة النار" فرزند مروان بن حکم می‌باشد که در زمان خبر دادن حضرت، کودک بود و در بزرگسالی اش کفر را اختیار کرد و اهل آتش گردید. "خیر النساء": حضرت فاطمه(س)، و "حمالة الحطب": عمه‌ی معاویه ام‌جمیل بنت‌حرب می‌باشد (سرخسی، ۱۴۱۵: ۲۴۱).

واژه "عادی" منسوب به عاد است که قوم حضرت هود پیغمبر می‌باشند و این نسبت کنایه از قدیم بودن فضیلت و شرافت بنی‌هاشم بر بنی‌امیه می‌باشد... "و لستم هناك"، کنایه از دوری بنی‌امیه از درجه هم کفوی با بنی‌هاشم در ازدواج است. امام(ع) با بیان مقایسه میان حالات بنی‌هاشم و بنی‌امیه که در برابر هر ردیلتی برای عده‌ای از بنی‌امیه، فضیلتی برای افرادی از بنی‌هاشم ذکر کرده، ادعای خود را که لیاقت نداشتن بنی‌امیه برای آمیزش با بنی‌هاشم بوده اثبات کرده است... جمله "فاسلامنا..."، نیز اشاره به آن است که شرافت خانوادگی آن حضرت اختصاص به دوران اسلام ندارد بلکه در دوران جاهلیت هم به داشتن اخلاق نیکو و خصلت‌های پسندیده معروف بوده‌اند (بحرانی، ۱۴۰۴، ج ۴: ۴۳۹-۴۴۰).

۱-۱. نقش مادر

آموزه‌های اسلام راهنمای رشد به‌سوی کمالات انسانی است. این راهنمای هدایتی به همه ابعاد وجودی بشر و زندگی او توجه داشته و ضمن تجلیل شخصیت انسان، به تبیین سبک زندگی نیز اهتمام می‌ورزد. از این‌رو به همه آن چیزی که در ساخت انسان سالم و جامعه‌ی سالم و تحقق اهداف وجود انسان، یعنی خدایی شدن کمک می‌کند، توجه ویژه‌ای مبذول داشته است. تمایلاتی که امروز در وجود زن یا مردی شکل می‌گیرد و به تدریج، به خلق و خوی ثابت تبدیل می‌شود، زمینه‌ساز پیدایش این تمایلات در فرزندی است که در آینده از آن‌ها به وجود خواهند آمد.

مادر مسئولیت‌های پرورشی ویژه‌ای به‌عهده دارد که مرد از آن محروم است. در آموزشگاه بزرگ حیات، نقش اول در تعیین ساختار شخصیت کودک برعهده مادر است. او محور عاطفی خانواده را در ید قدرت خویش دارد و محبتش سبب رشد عاطفی می‌گردد. حاصل این ویژگی و نقش‌پذیری کودک از افعال و اقوال مادر است، که آینده او را معنی می‌بخشد. مادر از طریق تجلی صفات ثانویه می‌تواند، انسان‌هایی وارسته و زنان و مردانی بزرگ و با فضیلت به حیات اجتماعی و تاریخ بشری تقدیم و نقش مستقیم خود را در صحنه‌های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی ایفا نماید؛ لذا گفته می‌شود: نقش زن در خانواده از محوری‌ترین نقش‌ها است چرا که دو وظیفه بسیار اساسی و حیاتی در خانواده به‌عهده زن گذاشته شده است: وظیفه همسری و وظیفه مادری. این دو نقش از حیاتی‌ترین و اصیل‌ترین نقش‌ها در ایجاد سلامت در جامعه می‌باشد. در وظیفه همسری، زن بایستی همه وجوه معاشرت نیکو با شوهر را رعایت نماید (موسوی، ۱۴۱۸، ج ۵: ۳۱۷).

بر همین اساس، مسأله انتخاب همسر نیز در همین راستا حائز اهمیت می‌شود. قسمت اعظم وراثت به نقش مادر بستگی دارد و این مسأله می‌رساند که مادر اهمیت بیشتری نسبت به انتقال ویژگی‌ها به فرزندان را دارد. علی(ع) با توجه به تأثیر قانون وراثت بر فرزندان می‌فرماید: ایاکُم و تزویجُ الحمقاء فإِنَّ صُحْبَتَهَا بَلَاءٌ و ولدها ضیاعٌ (بروجردی، ۱۳۸۶، ج ۲۵: ۲۳۲) «از ازدواج با شخص احمق و کم‌خرد بهره‌ی که مصاحبت با او بلا و فرزند او- از نظر اخلاقی- تباه شده خواهد بود».

علی(ع) می‌فرماید: مَنْ تَرَضِعُ أَوْلَادَكُمْ فَإِنَّ أَوْلَادَكُمْ يَشِبُّ عَلَيْهِ (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۶: ۴۰) «نگاه کنید کدام زن به فرزند شما شیر می‌دهد زیرا فرزند بر آن رشد می‌کند».

طبیعی است که مادر با شیردهی خود فقط فرزند خود را تغذیه جسمی نمی‌کند؛ بلکه تغذیه عاطفی، اعتقادی، شخصیتی و در واقع تمامی وجود فرزند از شیردهی متأثر می‌گردد و این بنا بر تعبیر امام علی(ع)، یکی از مهم‌ترین نقش‌های زن در خانواده است. در آموزشگاه بزرگ حیات، نقش اول در تعیین ساختار شخصیت کودک بر عهده‌ی مادر است. او محور عاطفی خانواده را در ید قدرت خویش دارد و محبتش سبب رشد عاطفی می‌گردد. حاصل این ویژگی و نقش‌پذیری کودک از افعال و اقوال مادر است، که آینده او را معنی می‌بخشد و از طریق تجلی صفات ثانویه می‌تواند، انسان‌هایی وارسته و زنان و مردانی بزرگ و با فضیلت به حیات اجتماعی و تاریخ بشری تقدیم و نقش مستقیم خود را در صحنه‌های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی ایفا نماید؛ وظیفه همسری و وظیفه مادری از حیاتی‌ترین و اصیل‌ترین نقش‌ها در ایجاد سلامت در جامعه می‌باشد. در وظیفه همسری، زن بایستی همه وجوه معاشرت نیکو با شوهر را رعایت نماید (موسوی، ۱۴۱۸، ج ۵: ۳۱۷).

آلپورت نیز به نقش مادر بر پرورش کودک تأکید می‌کند و معتقد است: زمانی که نفس پرورش می‌یابد تعامل اجتماعی ما با والدینمان بسیار مهم است. با اهمیت‌ترین آنها رابطه کودک با مادر به‌عنوان منبع اصلی محبت و امنیت است. اگر مادر، محبت و ایمنی را تأمین کند نفس به تدریج، طی هفت مرحله پرورش می‌یابد و کودک به رشد روانی مثبت دست می‌یابد (دوان شولتز، ۱۳۸۴: ۲۸۸).

نقش بسیار تعیین‌کننده مادر از هنگام انعقاد نطفه تا رسیدن به سن آموزش و رفتن به مدرسه، در مقایسه با نقش پدر در این مقطع بسیار با اهمیت‌تر است، زیرا در دوران جنینی و شیرخوارگی مادر نقش بیشتری دارد که قبلاً به آن اشاره شد. نقش مادری مهارتی است که در وجود زن نهاده شده و غفلت و اشتباه در آن موجب تباهی جامعه و مراقبت از آن، جامعه‌ای متکامل پدید می‌آورد. چرا که اگر مردانی باید باشند که اساس و بنیان جامعه را بسازند تنها مادر است که آنها را پرورش می‌دهد: أَوْلَادُ مَطْبُوعٍ عَلَيَّ حُبٌّ أُمَّهُ (تمیمی‌آمدی، ۱۴۱۰: ۱۰۰) «فرزند (از نظر اخلاق، طبیعت و دیانت) ساخته شده مادرش است».

۲-۱. نقش پدر

کودک در مسیر رشد از افراد بسیاری اثر می‌پذیرد و تحت تأثیر دیده‌ها و شنیده‌های بسیاری است. همه آن‌هایی که اطراف او هستند و به‌نحوی مدل و الگوی کودک هستند. اما پدر نقش مؤثرتری دارد. رفتار پدر در سنین خردسالی فرزند برای او همه چیز است: پدر از نظر تربیتی به منزله راهنما و معلم، مرشد فکری و عملی و الگوی رفتاری است. طفل: محبت، شفقت، وفاداری، خلوص و صفا، رشادت و شهامت، ادب و تواضع، عزت نفس، سجایای اخلاقی، درستکاری، پشتکار، سربلندی، شرافت و صداقت و ... را از پدر کسب می‌کند.

علی(ع) که خود یک "پدر" است و فرزندان شریف و تأثیرگذار در تاریخ بشریت همچون امام‌حسن(ع) و امام حسین(ع) و حضرت زینب(س) را به جوامع انسانی تحویل داده است هم در اندیشه و هم در عمل

خود را در تربیت و پرورش فرزندان از جنبه‌های گوناگون مسئول و متعهد می‌دانست و از همین رو در تلاشی دقیق و با نظارت و مراقبتی مستمر به این امر مهم و محوری اهتمام ویژه داشت. در سیره‌ی تربیتی امام علی(ع) وظیفه سنگین پدر مورد توجه قرار گرفته است (اسحاقی، ۱۳۸۱: ۱۶۵).

نامه‌ی علی(ع) به امام حسن(ع) نمونه‌ای بزرگ از رهنمودهای تربیتی آن حضرت (ع) می‌باشد که در متن آن آموزش‌ها و روش‌ها و راهکارهای ارزشمندی نهفته است. از جمله این که حضرت می‌فرماید: اَيُّ بُيِّئِي اِنِّي لَمَّا رَأَيْتُنِي قَدْ بَلَغْتُ سِنًا وَ رَأَيْتُنِي اَزْدَادًا وَ هُنَا بَادَرْتُ بِوَصِيَّتِي اِلَيْكَ وَ اُوْرَدْتُ خِصَالًا مِنْهَا قَبْلَ اَنْ يَعْجَلَ بِي اَجَلِي دُونَ اَنْ اُفْضِيَ اِلَيْكَ بِمَا فِي نَفْسِي وَ اَنْ اُنْقَضَ فِي رَأْيِي كَمَا نُقِصْتُ فِي جِسْمِي اَوْ يَسْبِقَنِي اِلَيْكَ بَعْضُ غَلَبَاتِ اَلْهَوَى اَوْ فِتَنِ الدُّنْيَا فَتَكُونَ كَالصَّعْبِ النَّفُورِ وَ اِنَّمَا قَلْبُ الْاِحْدَثِ كَالْاَرْضِ الْخَالِيَةِ مَا اَلْقِيَ فِيهَا مِنْ شَيْءٍ قَبْلَتْهُ قَبَادِرُكَ بِالْاَدَبِ قَبْلَ اَنْ يَسْؤَوْ قَلْبِكَ وَ يَسْتَعْلِلُ لِيْكَ لِتَسْتَقْبَلَ بِجِدِّ رَأْيِكَ مِنَ الْاَمْرِ مَا قَدْ كَفَاكَ اَهْلُ التَّجَارِبِ بُعِيَّتَهُ وَ تَجْرِبَتَهُ فَتَكُونَ قَدْ كَفَيْتَ مَثْوَنَةَ الطَّلَبِ وَ عَوْفِيَتَ مِنْ عِلَاجِ التَّجْرِبَةِ فَاتَاكَ مِنْ ذَلِكَ مَا قَدْ كُنَّا نَأْتِيهِ وَ اسْتَبَانَ لَكَ مَا رَبَّمَا اَظْلَمَ عَلَيْنَا (نهج البلاغه، نامه‌ی ۳۱) «پسرم هنگامی که دیدم سالیانی از من گذشت، و توانایی رو به کاستی رفت، به نوشتن وصیت برای تو شتاب کردم، ارزش‌های اخلاقی را برای تو برشمردم. پیش از آن که اجل فرا رسد، رازهای درونم را به تو منتقل نکرده باشم، در نظرم کاهش پدید آید چنان که در جسمم پدید آمد، پیش از آن که خواهش‌ها و دگرگونی‌های دنیا به تو هجوم آورند و پذیرش و اطاعت مشکل گردد، زیرا قلب نوجوان چونان زمین کاشته نشده، آماده پذیرش هر بذری است که در آن پاشیده شود. پس در تربیت تو شتاب کردم، پیش از آن که دل تو سخت شود و عقل تو به چیز دیگری مشغول گردد، تا به استقبال کارهایی بروی که صاحبان تجربه، زحمت آزمون آن را کشیده‌اند و تو را از تلاش و یافتن بی‌نیاز ساخته‌اند، آنچه از تجربیات آنها نصیب ما شد، به تو هم رسیده و برخی از تجربیاتی که بر ما پنهان مانده بود برای شما روشن گردد».

اگر فرزند در عنفوان جوانی تربیت نگردد و قوای نفسانی‌اش در جهت پیروی از عقل هدایت نشود این آمادگی را خواهد داشت که به سمت قوای حیوانی متمایل شود، و از آن‌چه شایسته اوست باز ماند. در این صورت مانند شتری سرکش می‌گردد که جذب او به سمت حقیقت دشوار می‌گردد. قلب نوجوان خالی از هر نوع نقش عقیدتی و غیرعقیدتی است و آماده پذیرش هر نوع نقشی می‌باشد. حضرت قلب نوجوان را تشبیه فرموده به زمینی خالی از گیاه و زراعت که پذیرای هر نوع بذری است که در آن بیفشاند (بحرانی، ۱۴۰۴، ج ۵: ۱۵).

علی (ع) در ادامه می‌افزاید: كَأَنِّي بِمَا اَنْتَهَيْ اِلَيَّ مِنْ اُمُورِهِمْ قَدْ عَمَّرْتُ مَعَ اَوْلِيَّهِمْ اِلَى اٰخِرِهِمْ فَعَرَفْتُ صَفْوَ ذَلِكَ مِنْ كَدَرِهِ وَ نَفْعَهُ مِنْ ضَرَرِهِ فَاسْتَخَلَصْتُ لَكَ مِنْ كُلِّ اَمْرٍ نَخِيلَهُ وَ تَوَخَّيْتُ لَكَ جَمِيلَهُ وَ صَرَفْتُ عَنْكَ مَجْهُولَهُ وَ رَأَيْتُ حَيْثُ عَنَانِي مِنْ اَمْرِكَ مَا يَعْغِي الْوَالِدَ الشَّقِيْقَ وَ اَجْمَعْتُ عَلَيْهِ مِنْ اَدْبِكَ اَنْ يَكُونَ ذَلِكَ وَ اَنْتَ مُقْبِلُ الْعُمْرِ وَ مُقْتَبِلُ الدَّهْرِ دُوْ نِيَّةٍ سَلِيْمَةٍ وَ نَفْسٍ صَافِيَةٍ (نهج البلاغه، نامه‌ی ۳۱) «با مطالعه

تاریخ گذشتگان، گویا از اول تا پایان عمرشان با آنان بوده‌ام، پس قسمت‌های روشن و شیرین زندگی آنان را از دوران تیرگی شناختم، و زندگانی سودمند آنان را با دوران زیانبارش شناسایی کردم، سپس از هر چیزی مهم و ارزشمند آن را، و از هر حادثه‌ای، زیبا و شیرین آن را برای تو برگزیدم و ناشناخته‌های آنان را دور کردم، پس آن‌گونه که پدری مهربان نیکی‌ها را برای فرزندش می‌پسندد، من نیز بر آن شدم تو را با خوبی‌ها تربیت کنم، زیرا در آغاز زندگی قرار داری، تازه به روزگار روی آورده‌ای و نیتی سالم و روحی با صفا داری».

علی(ع) تأکید کرده‌اند برای تربیت فرزند باید از علوم و تجربیات گذشتگان نیز بهره گرفت و در اختیار فرزند قرار داد یعنی تربیت باید با آگاهی و علم باشد.

۲. محیط

منظور از محیط، فضایی است که فرد پس از تولد در آن قرار می‌گیرد، نخستین محیط که تأثیر به‌سزایی در تشکیل شخصیت فرد دارد محیط خانواده است که در مبحث تربیت به آن پرداخته شد. در این مبحث محیط‌های خارج از خانواده مورد بررسی قرار خواهد گرفت که هر کدام در شکل‌گیری شخصیت فرد تأثیر بسزایی دارند.

۱-۲. گروه هم‌سالان

یکی از نیازهای اساسی در دوران نوجوانی دوستیابی است. در این دوره نوجوان در پی کسب استقلال از خانواده است و به‌طور طبیعی به گروه هم‌سالان گرایش پیدا می‌کند. دوستی‌های سطحی و تصادفی دوران کودکی تبدیل به دوستی‌های عمیق و انتخابی می‌شود، گرچه از تعداد دوستان کاسته می‌شود اما بر استحکام آن افزوده می‌شود. در این دوره نوجوان که در آستانه‌ی زندگی اجتماعی قرار گرفته است می‌تواند بوسیله رفیق شخصیت و استعدادهایش را به فعلیت برساند، دوست و رفیق در شکل‌گیری شخصیت افراد نقش بسیار مهمی دارد، زیرا حالات و اقوال و افعال انسان به سرعت تحت تأثیر هم‌نشین قرار می‌گیرد. انسان موجودی اجتماعی و اهل رفاقت و معاشرت است، بدین‌وسیله، هم نیاز فطری خود را پاسخ می‌دهد، تأثیر می‌گذارد و هم تأثیر می‌پذیرد. از این‌رو محیط رفاقت و معاشرت از محیط‌هایی است که به نحو اقتضا، نه علت تامه در جهت مثبت و منفی در شخصیت افراد تأثیر دارد؛ به‌همین جهت است که توجه به نوع رفاقت و معاشرت در تربیت امری ضروری و اساسی است.

هم‌سالان به شکل‌های خاص بر شخصیت فرد تأثیر می‌گذارند. آن‌ها از راه‌های منحصر به فرد و عمده، در شکل‌گیری شخصیت، رفتار اجتماعی، ارزش‌ها و نگرش‌های دیگر دخالت دارند. کودکان از طریق سرمشق‌دهی اعمالی که قابل تقلید است، با تقویت یا تنبیه پاسخ‌های خاص و یا ارزشیابی فعالیت‌های یکدیگر و بازخوردی که به یکدیگر می‌دهند، در یکدیگر تأثیر می‌گذارند (جان پروین و ای، ۱۳۸۱: ۱۱).

علی(ع) توجه ویژه‌ای به نقش دوست در تأثیرگذاری بر شخصیت داشته‌اند و ضمن بیان آثار مثبت و منفی دوستان، فرزندانشان را به هم‌نشینی با دوستان صالح و شایسته توصیه می‌نمودند.

إِنَّمَا سُمِّيَ الرَّفِيقُ رَفِيقًا لِأَنَّهُ يَرْفُقُكَ عَلَى صَلَاحِ دِينِكَ فَمَنْ يَرْفُقُكَ عَلَى صَلَاحِ دِينِكَ فَهُوَ الرَّفِيقُ الشَّفِيقُ (تمیمی آمدی، ۱۴۱۰، ۲۷۳) «به درستی که نامیده نشده رفیق مگر از برای این که او نفع می‌رساند ترا بر آن چه صلاح دین توست پس کسی که یاری کند تو را بر صلاح دین تو پس اوست رفیق مهربان».

رفیق از ریشه رفق گرفته شده به معنای همدم و همراه و مصاحب می‌باشد (ابن‌منظور، ۱۴۱۴، ج ۱۰: ۱۲۰) و بر وزن فعیل به معنی نفع رساننده و یاری‌کننده است و رفیق را رفیق گویند به اعتبار این که نفع می‌رساند رفیقش در آن چه صلاح دین او در آن باشد (خوانساری، ۱۳۶۶، ج ۳: ۸۰).

حضرت سفارش زیادی بر انتخاب همنشین کرده‌اند از جمله این که می‌فرمایند: قَارِنُ أَهْلِ الْخَيْرِ تَكُنْ مِنْهُمْ وَبَايِنُ أَهْلِ الشَّرِّ تَبِنُ عَنْهُمْ (تمیمی آمدی، ۱۴۱۰: ۵۰۲) یعنی اگر با اهل خیر همراهی کنی هم‌رنگ آنان می‌شوی، یا به اعتبار این است که صحبت اهل خیر در او اثر می‌کند و او را از اهل خیر می‌کند، یا این که خداوند از روی تفضل به مجرد همراهی او با اهل خیر او را نیز از اهل خیر می‌شمارد و با ایشان محشور می‌کند (خوانساری، ۱۳۶۶، ج ۴: ۵۱۵).

در جای دیگر می‌فرمایند: مُجَالَسَةُ الْأَشْرَارِ تُورِثُ سُوءَ الظَّنِّ بِالْأَخْيَارِ وَمُجَالَسَةُ الْأَخْيَارِ تُلْحِقُ الْأَشْرَارَ بِالْأَخْيَارِ وَمُجَالَسَةُ الْأَبْرَارِ لِلْفِي جَارٍ تُلْحِقُ الْأَبْرَارَ بِالْفَجَّارِ فَمَنْ اشْتَبَهَ عَلَيْكُمْ أَمْرُهُ وَلَمْ تَعْرِفُوا دِينَهُ فَانظُرُوا إِلَى خُلُطَائِهِ فَإِنْ كَانُوا أَهْلَ دِينِ اللَّهِ فَهُوَ عَلَى دِينِ اللَّهِ وَإِنْ كَانُوا عَلَى غَيْرِ دِينِ اللَّهِ فَلَا حَظَّ لَهُ مِنْ دِينِ اللَّهِ (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۷۱: ۱۹۷) «همنشینی با بدکاران موجب سوءظن به نیکوکاران می‌شود و همنشینی با انسانهای نیکوکار، بدکاران را به نیکوکاران ملحق می‌کند، و همنشینی انسان نیکوکار با بدکاران، او را به بدکاران ملحق می‌کند، هرگاه ارزیابی شخصیت و رفتار کسی برای شما مشکل شد و پابندی او را به دین نمی‌دانستید، به دوستانش نظر کنید؛ اگر دوستان او متعهد به دین بودند، او نیز پیرو دین خداست و اگر نسبت به دین بی‌توجه و بی‌قید بودند، او نیز بهره‌ای از آیین حق ندارد».

اریکسون نیز به تأثیر بالقوه گروه‌هایی هم‌تا بر رشد هویت «من» در نوجوانی اشاره کرده و معتقد است: معاشرت بیش از اندازه با گروه‌ها و فرقه‌های افراطی و متعصب و همانندسازی و سواستی با شمایل فرهنگی عامه می‌تواند رشد «من» را محدود کند (دوان شولتز، ۱۳۸۴: ۲۴۹).

علی‌(ع) علاوه بر این که فرزندان خود را به دوستی با نیکوکاران سفارش و از دوستی با ناصالحان برحذر می‌دارد، مصادیق و نمونه‌هایی از دوستان ناصالح را نیز معرفی می‌نماید تا فرزندان با آگاهی بیشتر و بینشی وسیع‌تر به انتخاب دوست بپردازند، حضرت می‌فرماید: لَا تَصْحَبِ الْمَائِقَ فَإِنَّهُ يُزَيِّنُ لَكَ فِعْلَهُ وَ يُوَدُّ أَنْ تَكُونَ مِثْلَهُ (نهج‌البلاغه، حکمت ۲۹۳) «همنشین بی‌خرد مباش، که کار زشت خود را زیبا جلوه می‌دهد و دوست دارد تو همانند او باشی».

يَا بُنَيَّ إِيَّاكَ وَ مُصَادَقَةَ الْأَحْمَقِ فَإِنَّهُ يُرِيدُ أَنْ يَنْفَعَكَ فَيَضُرُّكَ وَ إِيَّاكَ وَ مُصَادَقَةَ الْبَخِيلِ فَإِنَّهُ يَقْعُدُ عَنْكَ أَحْوَجَ مَا تَكُونُ إِلَيْهِ وَ إِيَّاكَ وَ مُصَادَقَةَ الْفَاجِرِ فَإِنَّهُ يَبِيعُكَ بِالتَّافِهِ وَ إِيَّاكَ وَ مُصَادَقَةَ الْكَذَّابِ فَإِنَّهُ كَالسَّرَابِ يَقْرَبُ عَلَيْكَ الْبَعِيدَ وَ يُبْعِدُ عَلَيْكَ الْقَرِيبَ (نهج البلاغه، حکمت ۳۸).

«پسرم! از دوستی با احمق بپرهیز، چرا که می‌خواهد به تو نفعی رساند اما دچار زیان می‌کند. از دوستی با بخیل بپرهیز، زیرا آن چه را که سخت به آن نیاز داری از تو دریغ می‌دارد؛ و از دوستی با بدکار بپرهیز، که با اندک بهایی تو را می‌فروشد؛ و از دوستی با دروغگو بپرهیز، که او به سراب ماند: دور را به تو نزدیک، و نزدیک را دور می‌نمایند».

نکته‌ی دیگر این است که والدین نقش مهمی در دوستیابی شایسته برای فرزندان‌شان دارند و در واقع عامل محیطی دوستان نیز غیرمستقیم وابسته به خانواده است و این والدین هستند که به فرزند ملاک‌هایی برای انتخاب دوست و همنشین می‌دهند؛ افراد با توجه به نوع تربیتی که در میان خانواده داشته‌اند به گروه‌ها و تشکلهای مختلف در جامعه گرایش پیدا می‌کنند.

حضرت (ع) در دیدگاهی بلند و ظریف راهکاری جالب توجه در این زمینه ارائه داده‌اند، این که والدین با افراد صالح و شایسته که فرزندان صالح دارند رابطه‌ی همنشینی برقرار نمایند تا در پرتو ارتباط والدین، فرزندان نیز با هم دوست و همنشین گردند. چنان که می‌فرمایند: مَوَدَّةُ الْأَبَاءِ قَرَابَةٌ بَيْنَ الْأَبْنَاءِ وَ الْقَرَابَةُ إِلَى الْمَوَدَّةِ أَحْوَجُ مِنَ الْمَوَدَّةِ إِلَى الْقَرَابَةِ (نهج البلاغه، حکمت ۲۹۲) «دوستی پدران، خویشاوندی میان پسران است، و خویشاوندی به دوستی نیازمندتر است تا دوستی به خویشاوندی».

با توجه به لفظ "قربان" دوستی همانند خویشاوندی است، به وسیله بازگو کردن محبت بین پدران خبر از محبت پسران داده است، چون دوستی و محبت ما بین پدران باعث ارتباط بیشتر بین پسران می‌گردد. (بحرانی، ۱۴۰۴، ج ۵: ۳۹۸).

۲-۲. محیط اجتماع

انسان موجودی است که در تعامل با جامعه و روابط و مناسبات اجتماعی رشد می‌کند و به شدت از آن تأثیر می‌پذیرد، به همان نسبت که افراد از نظر خواص و آثار وجودی خویش در اجتماع تأثیر می‌گذارند و آن را بهره‌مند می‌سازند، این آثار و خواص وجودی، خود هویتی مستقل را تشکیل می‌دهد و یک موجودیت اجتماعی پدید می‌آید که این موجودیت اجتماعی به نحو اقتضا افراد را تحت تأثیر خویش قرار می‌دهد (دلشادتهرانی، ۱۳۷۷: ۱۱۶).

با توجه به چنین تعاملی است که علی (ع) در مواقع گوناگون به تأثیر تربیتی محیط اجتماع پرداخته و اهمیت آن را در سازندگی شخصیت فرد یادآور شده است، چنان که در نامه خود به حارث همدانی فرموده است: اسْكُنِ الْأَمْصَارَ الْعِظَامَ فَإِنَّهَا جِمَاعُ الْمُسْلِمِينَ وَ اخْذِرْ مَنَازِلَ الْغَفْلَةِ وَ الْجَفَاءِ وَ قَلَّةَ الْأَعْوَانِ عَلَى طَاعَةِ اللَّهِ (نهج البلاغه، نامه‌ی ۶۹) «در شهرهای بزرگ سکونت کن زیرا مرکز اجتماع مسلمانان است، و از

جاهایی که مردم آن از یاد خدا غافلند، و به یکدیگر ستم روا می‌دارند، و بر اطاعت از خدا به یکدیگر کمک نمی‌کنند، بپرهیز».

امام علی(ع) به نوع روابط اجتماعی و تأثیر مناسبات حاصل از آن توجه داده و نقش تربیتی آن را مهم معرفی کرده است. همچنین آن حضرت در ادامه به حارث همدانی فرموده است: *إِيَّاكَ وَمَقَاعِدَ الْأَسْوَاقِ فَإِنَّهَا مَحَاضِرُ الشَّيْطَانِ وَمَعَارِضُ الْفِتَنِ* (نهج البلاغه، نامه‌ی ۶۹) «از نشستن در گذرگاه‌های عمومی، و بازار، بپرهیز کن که جای حاضر شدن شیطان، و برانگیخته شدن فتنه‌هاست».

فضای اجتماعی سودپرستانه و مناسبات کاسب‌کارانه چنان تأثیر تربیتی دارد که امام(ع) حارث همدانی را این‌گونه از قرار گرفتن در چنین فضای اجتماعی و مناسبات حاصل از آن بپرهیز داده است.

چنان‌چه روابط اجتماعی، بر پایه کرامت انسان توأم با عدالت باشد تأثیری سازنده در تربیت افراد دارد؛ و روابط ناسالم اجتماعی بر پایه حقارت انسان و توأم با ستمگری و تبعیض، تأثیری مخرب در تربیت مردمان دارد. سلامت دین و دنیای مردم به سلامت جامعه بسته است. علی(ع) خطاب به جابر ابن عبدالله انصاری فرموده است: *يَا جَابِرُ قَوْمُ الدِّينِ وَ الدُّنْيَا بِأَرْبَعَةٍ عَالِمٍ مُسْتَعْمِلٍ عِلْمُهُ وَ جَاهِلٍ لَّا يَسْتَنْكِفُ أَنْ يَتَعَلَّمَ وَ جَوَادٍ لَّا يَبْخُلُ بِمَعْرُوفِهِ وَ فَقِيرٍ لَّا يَبِيعُ آخِرَتَهُ بِدُنْيَاةٍ فَإِذَا ضَيَّعَ الْعَالِمُ عِلْمَهُ اسْتَنْكَفَ الْجَاهِلُ أَنْ يَتَعَلَّمَ وَ إِذَا بَخَلَ الْعَنِيُّ بِمَعْرُوفِهِ بَاعَ الْفَقِيرُ آخِرَتَهُ بِدُنْيَاةٍ* (نهج البلاغه، حکمت ۳۷۲) «ای جابر، استواری دین و دنیا به چهار چیز است: عالمی که به علم خود عمل کند، و جاهلی که از آموختن سرباز نزند، بخشنده‌ای که در بخشش بخل نورزد و فقیری که آخرت خود را به دنیا نفروشد. پس هرگاه عالم علم خود را تباه کند، نادان به آموختن روی نیاورد، هرگاه بی‌نیاز در بخشش بخل ورزد، تهیدست آخرت خویش را به دنیا فروشد».

در جامعه‌ای که علم به کار نیاید و عالمان به رسالت خود قیام نکنند، جهالت جامعه را در برمی‌گیرد. در جامعه‌ای که روابط انسانی بی‌رنگ شود و هر کس جز به خود نیندیشد، انسانیت و تربیت به تباهی می‌رود. در جامعه‌ای که عدالت‌طلبی بی‌معنا گردد، ستم همه‌گیر می‌شود و خودکامگی‌پذیری مردمان را در کام هلاکت فرو می‌بلعد. علی(ع) در سخنی هشداردهنده فرموده است: *لَوْ لَمْ تَتَّخِذُوا عَنْ نَصْرِ الْحَقِّ وَ لَمْ تَهِنُوا عَنْ تَوْهِينِ الْبَاطِلِ لَمْ يَطْمَعُ فِيكُمْ مَنْ لَيْسَ مِثْلَكُمْ وَ لَمْ يَقْوَمَنَّ قَوِيٌّ عَلَيْكُمْ* (نهج البلاغه، خطبه‌ی ۱۶۶) «ای مردم اگر دست از یاری حق برنمی‌داشتید، و در خوار ساختن باطل سستی نمی‌کردید، هیچ‌گاه آنان که به پایه شما نیستند در نابودی شما طمع نمی‌کردند، و هیچ قدرتمندی بر شما پیروز نمی‌گشت».

چنین اموری فرد را به شدت تحت تأثیر قرار می‌دهد. از این‌روست که تأثیرگذاری در شخصیت افراد جز با اهتمام به تأثیرگذاری در اجتماع و ایجاد تحولات اجتماعی در جهت اهداف تربیتی به‌درستی میسر نیست و تأثیری که فارغ از حرکت‌های اجتماعی بر شخصیت یک فرد گذارده شود آن قدر اندک است که در مقایسه با عملکرد اجتماع در خور توجه نیست.

۳-۲. محیط جغرافیایی

محیط جغرافیایی نیز همچون دیگر عوامل موثر در شخصیت آدمی به نحو اقتضا انسان‌ها را تحت تأثیر قرار می‌دهد. نوع آب و هوا، نور و حرارت، گرما و برودت، خشکی و بارندگی؛ نوع مکان زندگی، مسکن و نوع خوراک و مانند این‌ها در ساختار جسمی و روحی انسان و در خلق و خوی و رفتار آدمی تأثیر دارند. محیط کوهستانی، محیط ساحلی، محیط کویری، محیط جنگلی، محیط روستایی، محیط شهری، آرامش محیط، ازدحام محیط، بسته بودن یا باز بودن محیط زندگی و جز این‌ها هر یک تأثیری خاص بر روحیات و اخلاقیات انسان دارد (دلشادتهرانی، ۱۳۷۷: ۱۱۸).

علی(ع) درباره‌ی نحوه زندگی عرب جاهلی و تأثیر محیط جغرافیایی بر اخلاق و رفتار انسان سخنی روشن‌تر دارد، چنان‌که فرموده است: *إِنَّ اللَّهَ بَعَثَ مُحَمَّدًا صَ نَذِيرًا لِلْعَالَمِينَ وَأَمِينًا عَلَى التَّنْزِيلِ وَأَنْتُمْ مَعْشَرَ الْعَرَبِ عَلَى شَرِّ دِينٍ وَفِي شَرِّ دَارٍ مُنِيخُونَ بَيْنَ حِجَارَةٍ حُشْنٍ وَحَيَاتٍ صُمَّ تَشْرَبُونَ الْكَدِرَ وَتَأْكُلُونَ الْجَشِبَ وَتَسْفِكُونَ دِمَاءَكُمْ وَتَقْطَعُونَ أَرْحَامَكُمْ الْأَصْنَامُ فِيكُمْ مَنُصُوبَةٌ وَالْإِثَامُ بِكُمْ مَعْصُوبَةٌ* (نهج البلاغه، خطبه‌ی ۲۶). «خداوند، محمد(ص) را هشداردهنده جهانیان مبعوث فرمود، تا امین و پاسدار وحی الهی باشد، آن‌گاه که شما ملت عرب، بدترین دین را داشته، و در بدترین خانه زندگی می‌کردید، میان غارها، سنگ‌های خشن و مارهای سمی خطرناک فاقدشنوایی، به سر می‌بردید، آب‌های آلوده می‌نوشیدید و غذاهای ناگوار می‌خوردید، خون یکدیگر را به ناحق می‌ریختید، پیوند خویشاوندی را می‌بردید، بت‌ها میان شما پرستش می‌شد و مفاسد و گناهان، شما را فرا گرفته بود».

بی‌گمان زندگی در محیطی خشن و همراه با درگیری و جنگ، روحیه فرد را به سوی جمود و خودمحوری می‌کشاند، چنان‌که عرب جاهلی به هیچ‌وجه خود را پایبند قانون نمی‌دید و به زندگی مدنی و مقررات آن به دیده بی‌اعتنایی و حتی ریشخند می‌نگریست (شهیدی، ۱۳۶۲: ۲۱).

علی(ع) محیط جغرافیایی و طبیعی عرب جاهلی را بدترین محیط معرفی کرده است. آنان در میان سنگستان‌های سخت و بیابان‌های بی‌آب و علف و در کنار مارهای گزنده‌ای می‌زیستند که زهرشان را علاجی نبود. آب آشامیدنی آنان چنان تیره و بدرنگ بود که حتی انسان تشنه رغبتی به نوشیدن آن نداشت، مگر آن‌جا که بیم مرگش می‌رفت؛ و این به دلیل عدم سکونت عرب‌های بادیه‌نشین در محلی خاص بود که سبب می‌شد چاهی حفر نکنند و آبی جز به اندازه نیاز فوری خود فراهم نسازند. بی‌ثباتی زندگی خود در روحیه و رفتار آنان تأثیر می‌گذاشت. هم‌چنین سختی و ناگواری خوراکشان در روحیات و خلیاتشان نقشی بسزا داشت. بیشتر آنان هر جنبنده و موجودی را می‌خوردند، چنان‌که مشهور است که از عربی پرسیدند، شما در صحرا چه حیواناتی را می‌خورید؟ و او پاسخ داد که ما جز "ام‌حیین" یا "ام‌جیین" (حیواناتی که طول قامتش به اندازه کف دست انسان است) همه حیوانات را می‌خوریم! و سؤال کننده گفت: امیدوارم که ام‌حیین از دست شما به سلامت جسته باشد. بی‌ثباتی زندگی اعراب در روحیه و رفتار

آنان تأثیر می‌گذاشت. همچنین ناگواری خوراکشان در روحيات و خلقياتشان نقشی بسزا داشت (بحرانی، ۱۴۰۴، ج ۲: ۲۳).

علی(ع) تأثیر محیط جغرافیایی را درباره‌ی مردم بصره نیز مطرح نموده است و این‌که چگونه تن دادن به ناگواری‌های محیط جغرافیایی و عوامل ناشی از آن، بر شخصیت آنان تأثیر گذاشته است. آن حضرت در نکوهش مردم بصره فرمود: *أَرْضُكُمْ قَرِيبَةٌ مِنَ الْمَاءِ بَعِيدَةٌ مِنَ السَّمَاءِ خَفَّتْ عَقُولُكُمْ وَ سَفِهَتْ خُلُومُكُمْ فَأَنْتُمْ غَرَضٌ لِلنَّابِلِ وَ أَكْلَةٌ لِلْأَكِلِ وَ قَرِيسَةٌ لِصَائِلِ* (نهج البلاغه، خطبه ۱۴) «سرزمین شما به آب نزدیک و از آسمان دور است، عقل‌های شما سست و افکار شما سفیهانه است پس شما نشانه‌ای برای تیرانداز، لقمه‌ای برای خورنده و صیدی برای صیاد می‌باشید».

همچنین امام علی(ع) در این باره فرموده است: *أَخْلَاقُكُمْ دِقَاقٌ وَ عَهْدُكُمْ شِقَاقٌ وَ دِينُكُمْ نِفَاقٌ وَ مَاؤُكُمْ زُعَاقٌ وَ الْمَيِّمُ بَيْنَ أَظْهُرِكُمْ مُرْتَهَنٌ بِدَنْبِهِ وَ الشَّأْخِصُ عَنْكُمْ مُتَدَارِكٌ بِرَحْمَةٍ مِنْ رَبِّهِ... بِلَادُكُمْ أَنْتَنُ بِلَادِ اللَّهِ تُرْبَةٌ أَقْرَبُهَا مِنَ الْمَاءِ وَ أَبْعَدُهَا مِنَ السَّمَاءِ وَ بِهَا تِسْعَةُ أَعْشَارِ الشَّرِّ الْمُحْتَبَسُ فِيهَا بِدَنْبِهِ وَ الْخَارِجُ بَعْفُو اللَّهِ* (نهج البلاغه، خطبه ۱۳).

«اخلاق شما پست، و پیمان شما از هم گسسته، دین شما دورویی، و آب‌آشامیدنی شما شور و ناگوار است. کسی که میان شما زندگی کند به کیفر گناهش گرفتار می‌شود، آن کس که از شما دوری گزیند مشمول آموزش پروردگار می‌گردد... خاک شهر شما بدبوترین خاک‌هاست، از همه جا به آب نزدیک‌تر و از آسمان دورتر، نه دهم شر و فساد در شهر شما نهفته است، کسی که در شهر شما باشد گرفتار گناه و آن که بیرون رود در پناه عفو خداست».

پستی زمین و آلودگی منطقه زندگی و گندیدگی آب در آن محیط و عدم تلاش مردمان برای تغییر محیط جغرافیایی و طبیعی خویش، تأثیرات خود را در اخلاقیات و روحيات مردمان به‌جا می‌گذاشت. امام علی(ع) شور بودن آب بصره به علت مخلوط شدن آب آن با آب دریا و نیز گندیده بودن خاک آن جا را به‌خاطر رسوب فراوان آب مطرح نموده که چنین محیطی برای زندگی موجب بروز عوارض نامطلوب جسمی و روحی و تربیتی است و نکوهش علی(ع) بدین سبب است که آن مردم خود این محیط جغرافیایی و طبیعی و بالطبع تأثیرات تربیتی‌اش را برگزیده اند (بحرانی، ۱۴۰۴، ج ۱: ۲۹۱).

بنابراین توجه به محیط جغرافیایی و طبیعی به‌عنوان عاملی مؤثر در رشد شخصیت ضروری است و تأثیرات آن در خلقيات و روحيات مردمان به خوبی قابل مشاهده و مقایسه است.

۳. اراده و انتخاب

در میان عوامل مؤثر در شخصیت، اراده انسان مهم‌ترین نقش را داراست، به‌گونه‌ای که سعادت و شقاوت آدمی به دست خودش است. خدای رحمان راه سعادت و شقاوت انسان را بدو نموده و او را در انتخاب این

راه آزاد گذاشته است تا خود، راه خویش را انتخاب کند و در این امر اکراه و اجباری نیست (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۲۰: ۱۲۲).

آدلر نیز معتقد است که ما خودمان شخصیتمان و منشمان را به وجود می‌آوریم (دوان شولتز، ۱۳۸۴: ۱۴۴). او می‌گوید: نه وراثت و نه محیط هیچ‌کدام نمی‌توانند رشد شخصیت را به‌طور کامل تبیین کنند. در مقابل، شیوه‌ای که ما این تأثیرات را تعبیر می‌کنیم پایه‌ای را برای ساختن خلّاق نگرشمان نسبت به زندگی به‌وجود می‌آورد. به سخن دیگر، ما برای شکل‌دهی نیروهای اجتماعی، که بر ما تأثیر دارد و استفاده خلّاقانه از آنها برای ساختن یک سبک زندگی بی‌نظیر، صاحب اراده آزاد هستیم (دوان شولتز، ۱۳۸۴: ۱۴۹).

همچنین لازمه وجود دو نیروی عقل و شهوت در وجود انسان نیروی اراده است که موجب ضعف یا تقویت یکی از آن دو می‌گردد. در واقع انسان به مدد نیروی اراده مسیر خویش را انتخاب می‌کند و در طریق خرد یا شهوت قرار می‌گیرد، بنابراین اراده در عرض دو نیروی دیگر نیست بلکه در طول آن دو است. تقویت یکی از دو جریان، موجب غلبه آن بر جریان دیگر می‌گردد و سازمان شخصیتی فرد بر حسب این‌که کدام‌یک از جریان‌های فوق، غالب و کدام‌یک مغلوب می‌گردند شکل می‌گیرد. انسان با انتخاب هر یک از این دو جنبه شخصیت خود را رشد می‌دهد؛ و خداوند انسان را مجبور به انتخاب راه خاصی نمی‌کند، بلکه تنها راه را به انسان می‌نمایاند.

یکی از مهم‌ترین مؤلفه‌های کرامت انسانی آزادی مشروع انسان‌ها است. منظور از آزادی شخصی نیز همین می‌باشد که آدمی اراده و اختیار سرنوشتش را داشته باشد، امام در تأیید این حق تصریح می‌کند: لَأ تَكُنْ عَبْدَ غَيْرِكَ وَ قَدْ جَعَلَكَ اللَّهُ حُرًّا (نهج‌البلاغه، نامه‌ی ۳۱) «بنده دیگران مباش که خدا تو را آزاد آفریده».

این که برده دیگری نشود یعنی اجازه ندهد که با درخواست چیزی، دیگران نسبت به او حق احسان پیدا کنند، و بدان وسیله او را برده خود سازند، و او هم بر خود خدمتکاری ایشان را لازم شمرد (بحرانی، ۱۴۰۴، ج ۵: ۴۶).

همه ارزش آدمی به اراده او در جهت سعادت حقیقی است و این راه بر انسان کاملاً گشاده است. امام علی(ع) در سخنی والا فرموده است: قَدَرُ الرَّجُلِ عَلَى قَدْرِ هِمَّتِهِ (نهج‌البلاغه، حکمت ۴۷) «ارزش انسان به اندازه همت او است».

علی(ع) در عهدنامه مالک اشتر، او را چنین سفارش فرموده است: أَمْرَةٌ أَنْ يَكْسِرَ نَفْسَهُ مِنَ الشَّهَوَاتِ وَ يَزَعَهَا عِنْدَ الْجَمَحَاتِ فَإِنَّ النَّفْسَ أَمَارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ اللَّهُ (نهج‌البلاغه، نامه‌ی ۵۳) «به او فرمان می‌دهد تا نفس خود را از پیروی آرزوها باز دارد، و به هنگام سرکشی رامش کند، که: همانا نفس همواره به بدی وامی‌دارد جز آن که خدا رحمت آورد».

در نهج البلاغه آمده است: مردی از اهالی شام از امام(ع) پرسید آیا رفتن ما به شام، به قضا و قدر الهی است؟ امام با جملاتی طولانی به او پاسخ گفت از جمله این که به او فرمود: وَيَحْكُ لَعَلَّكَ ظَنَنْتَ قَضَاءَ لَازِمًا وَقَدْرًا حَاتِمًا لَوْ كَانَ ذَلِكَ كَذَلِكَ لَبُطِلَ الثَّوَابُ وَالْعِقَابُ وَسَقَطَ الْوَعْدُ وَالْوَعِيدُ إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ أَمَرَ عِبَادَهُ تَخْيِيرًا وَنَهَاهُمْ تَحْذِيرًا وَكَلَّفَ يَسِيرًا وَ لَمْ يُكَلِّفْ عَسِيرًا وَأَعْطَى عَلَى الْقَلِيلِ كَثِيرًا وَ لَمْ يُعْصَ مَغْلُوبًا وَ لَمْ يُطْعَ مَكْرَهًا وَ لَمْ يُرْسِلِ الْأَنْبِيَاءَ لَعِبًا وَ لَمْ يُنَزِلِ الْكُتُبَ لِلْعِبَادِ عَبَثًا وَ لَأَخْلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَ مَا بَيْنَهُمَا بَاطِلًا ذَلِكَ ظَنُّ الَّذِينَ كَفَرُوا فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنَ النَّارِ (نهج البلاغه، حکمت ۷۸).

«وای بر تو شاید قضاء لازم، و قدر حتمی را گمان کرده‌ای اگر چنین بود، پاداش و کیفر، بشارت و تهدید الهی، بیهوده بود خداوند سبحان بندگان خود را فرمان داد درحالی که اختیار دارند، و نهی فرمود تا بترسند، احکام آسانی را واجب کرد، و چیز دشواری را تکلیف نفرمود، و پاداش اعمال اندک را فراوان قرار داد، با نافرمانی بندگان مغلوب نخواهد شد، و با اکراه و اجبار اطاعت نمی‌شود، و پیامبران را به شوخی نفرستاد، و فرو فرستادن کتب آسمانی برای بندگان بیهوده نبود و آسمان و زمین و آنچه را در میانشان است بی‌هدف نیافرید. این پندار کسانی است که کافر شدند و وای از آتشی که بر کافران است.»

معنای اختیار همان آگاهی بنده است از این که وی دارای نیرویی است که هرگاه میل به فعل - که از آن تعبیر به اراده می‌کنند- و یا نفرت از فعل- که از آن تعبیر به کراهت می‌کنند- بدان ضمیمه شود انسان هم قادر بر فعل و هم قادر بر ترک آن است و هر دو برایش امکان دارد و این جریانی است که با علم خدای تعالی بر وقوع یا عدم وقوع هر یک از دو طرف، منافاتی ندارد، هر چند که یکی از دو طرف در علم خدا به‌طور قطع به‌عنوان عرض خارجی صادر خواهد شد (بحرانی، ۱۴۰۴، ج ۵: ۲۷۹).

اگر انسان در جهت سعادت حقیقی خویش تلاش نکند، دیگر عوامل نمی‌تواند او را به سعادت برساند؛ انسان فرزند اراده خویش است؛ به بیان علی(ع): مَنْ أَبْطَأَ بِهِ عَمَلُهُ لَمْ يُسْرِعْ بِهِ نَسَبُهُ (نهج البلاغه، حکمت ۲۳) «کسی که کردارش او را به جایی نرساند، نسبش او را به جایی نخواهد رسانید».

از این‌روست که خداوند متعال در قرآن کریم می‌فرماید: «... تُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَ تُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ» (آل عمران، ۲۷) «[بگو ای پیامبر بارالها] زنده را از مرده بیرون می‌آوری و مرده را از زنده خارج می‌کنی».

طباطبایی در ذیل آیه‌ی فوق می‌فرماید: «منظور از بیرون کردن زنده از مرده و به‌عکس، به‌وجود آوردن مؤمن از صلب پدر کافر و بیرون آوردن کافر از صلب مؤمن است (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۳: ۱۳۶). از این‌روست که می‌بینیم اسامی برخی انسان‌های بزرگ و وارسته و با ایمان زینت‌بخش صفحات تاریخ شده که از نعمت داشتن والدین صالح برخوردار نبوده‌اند و در عین حال پیامبر اولوالعزمی چون نوح(ع) بر داشتن فرزندی غیرمؤمن تأسف می‌خورد.

نتیجه‌گیری

از آن‌جا که انسان اشرف مخلوقات الهی می‌باشد و بالاترین جایگاه را در میان پدیده‌های هستی دارا می‌باشد، لذا حضرت علی(ع) که خود نمونه بارز انسانی کامل می‌باشند در مقاطع گوناگونی از حیات دنیویشان انسان را از ابعاد مختلف موضوع گفتار خود قرار داده‌اند.

با توجه به بررسی‌هایی که در احادیث رسیده از حضرت علی(ع) صورت گرفت، مشخص گردید که انسان، این موجود دو بعدی متشکل از عقل و شهوت، هم‌چون کشتزاری است که قابلیت هرگونه بهره‌برداری را دارد. انسان در بدو تولد همچون لوح سفیدی است که ظرفیت پذیرش هرگونه اثری را برای شکل‌گرفتن شخصیتش دارا می‌باشد. در شکل‌گیری شخصیت انسان مهم‌ترین تأثیر بیرونی را خانواده و در درون خانواده مهم‌ترین نقش را مادر دارا است زیرا او مسئولیت‌هایی را برعهده دارد که پدر از آن محروم است. پس از مادر، پدر را می‌توان به عنوان موثرترین عامل در رشد شخصیت فرد به‌شمار آورد. از عوامل دیگر: عوامل محیطی می‌باشد: گروه هم‌سالان: علی(ع) این عامل را نیز عامل مهمی در رشد شخصیت می‌داند و سفارش‌های بسیاری برای انتخاب دوست و همنشین دارند؛ همنشین را یکی از عوامل شکوفایی استعداد فرد معرفی می‌نماید. عوامل محیطی دیگر، محیط اجتماعی و جغرافیایی می‌باشند که هر کدام تأثیراتی در شکل‌گیری شخصیت انسان دارند. آخرین عامل مؤثر در رشد شخصیت فرد که در این پژوهش به آن پرداخته شد، عامل اراده خود فرد می‌باشد. هرچند تمامی عواملی که ذکر شد تأثیرات فراوانی بر شخصیت فرد دارند اما مهم‌ترین این عوامل، عامل اراده می‌باشد، به‌گونه‌ای که سعادت و شقاوت آدمی به دست خود اوست. خدای رحمان راه سعادت و شقاوت انسان را بدو نموده و او را در انتخاب این راه و پیمودنش آزاد گذاشته است تا خود، خویش را انتخاب کند و به هر چه می‌خواهد متصف گردد و در این امر اکراه و اجباری نیست. البته ناگفته نماند که تمام این عوامل تأثیرشان به نحو اقتضا می‌باشد نه علت تامه.

منابع

- قرآن کریم
- نهج البلاغه
- ابن منظور، محمد بن مکرم (۱۴۱۴)، *لسان العرب*، بیروت: دارصادر، ج ۱۰.
- ابن بابویه، محمد بن علی (۱۳۸۵)، *علل الشرایع*، قم: کتابفروشی داوری، ج ۱.
- اسحاقی، حسین (۱۳۸۱)، *سلوک علوی*، قم، بوستان کتاب قم.
- بحرانی، میثم بن علی (۱۴۰۸)، *اختیار مصباح السالکین*، مصحح: محمدهادی امینی، مشهد، مجمع بحوث اسلامیة تحت نظر آستان قدس رضوی.
- بحرانی، میثم بن علی (۱۴۰۴)، *شرح نهج البلاغه*، بی جا، دفتر نشر کتاب، ج ۴، ۳۹۰-۳۹۲-۳۹۳، ج ۵، ۱۵-۴۶-۲۷۹.
- بروجردی، آقا حسین (۱۳۸۶)، *جامع احادیث الشیعه*، تهران، نشر فرهنگ سبز، ج ۲۵.
- تمیمی آمدی، عبدالواحد بن محمد (۱۴۱۰)، *غرر الحکم و درر الکلم*، مصحح: رجایی، سیدمهدی، قم: دارالکتاب الاسلامی.
- جان پروین و ای. لارنس (۱۳۸۱)، *شخصیت نظریه و پژوهش*، ترجمه محمدجعفر جوادی و پروین کدیور، تهران: ویرایش هشتم.
- جعفری، محمدتقی (۱۳۶۱)، *ترجمه و تفسیر نهج البلاغه*، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ج ۲.
- خوانساری، محمد بن حسین (۱۳۶۶)، *شرح غرر الحکم و درر الکلم*، مصحح جلال الدین حسینی ارموی، تهران: نشر دانشگاه تهران، ج ۳ و ۴.
- دلشادتهرانی، مصطفی (۱۳۷۷)، *سیری در تربیت اسلامی*، تهران: مؤسسه نشر و تحقیقات ذکر.
- دلشادتهرانی، مصطفی (۱۳۷۹)، *منظر مهر*، تهران: انتشارات دریا.
- دوان شولتز (۱۳۸۴)، *نظریه های شخصیت*، ترجمه یحیی سیدمحمدی، ویرایش سوم، تهران: مؤسسه نشر ویرایش.
- دهخدا، علی اکبر (۱۳۴۱)، *لغت نامه دهخدا*، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ج ۳۰.
- راغب اصفهانی، حسین بن محمد (۱۴۱۲)، *المفردات فی غریب القرآن*، دمشق-بیروت، دارالعلم الدارالشامیة.
- سرخسی، علی بن ناصر (۱۴۱۵)، *اعلام نهج البلاغه*، مصحح: عزیزالله عطاردی، تهران: مؤسسه چاپ و نشر وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی - نشر عطارد.
- سروری، محمدحسین (۱۳۷۱)، *قلمرو روانشناسی*، تهران: نشر نکته.
- سیف، علی اکبر (۱۳۸۲)، *روان شناسی پرورشی*، تهران: انتشارات آگاه.
- شریعتمداری، علی (۱۳۶۴)، *روانشناسی تربیتی*، اصفهان: انتشارات مشعل.
- شهیدی، سیدجعفر (۱۳۶۲): *تاریخ تحلیلی اسلام تا پایان امویان*، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- طباطبایی، سیدمحمدحسین (۱۴۱۷)، *المیزان فی تفسیر القرآن*، قم: دفتر انتشارات اسلامی جامعه ی مدرسین حوزه علمیه قم، ج ۳ و ۲۰.
- طبرسی، فضل بن حسن (۱۳۷۲)، *مجمع البیان فی تفسیر القرآن*، تهران: انتشارات ناصر خسرو، ج ۶.
- طوسی، محمد بن حسن (بی تا)، *التبیان فی تفسیر القرآن*، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ج ۶.
- قائمی، علی (۱۳۷۴)، *کودک و خانواده نابسامان*، بی جا، انتشارات انجمن اولیا و مربیان جمهوری اسلامی ایران.

- کریمی، یوسف (۱۳۷۹)، روانشناسی شخصیت، بی جا، موسسه نشر و ویرایش.
- کلینی، محمد بن یعقوب (۱۴۰۷)، الکافی، مصحح: علی اکبر غفاری، تهران، محمد آخوندی، دارالکتب الاسلامیه، ج ۶
- مجلسی، محمدباقر (۱۴۰۳)، بحارالانوار الجامعه لدرر الاخبار الائمه، مصحح: جمعی از محققان، بیروت، دارالاحیاء التراث العربی، ج ۷۱.
- معادینخواه، عبدالمجید (۱۴۱۶)، خورشید بی غروب نهج البلاغه، قم: نشر ذره.
- مکارم شیرازی، ناصر (۱۴۱۷)، پیام امام شرح تازه و جامعی بر نهج البلاغه، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ج ۲.
- موسوی، سیدعباس علی (۱۴۱۸)، شرح نهج البلاغه، بیروت، داررسول الاکرم - دارالمحجة البيضاء، ۱۴۱۸، ج ۵.
- مهیار، رضا (بی تا)، فرهنگ ابجدی عربی - فارسی، بی جا، بی نا.